

نکاتی چند پیرامون سیاست تألیف در ایران^۱

عبدالحسین آذرنگ^۲

چکیده: تألیف، پدیدآوردن هر آن چیزی است که سرچشمه و محرکش عقل و استدلال و اندیشه، یا تخیل و احساس و عاطفه است. این امر به دو مراقبت نیاز دارد: (۱) بازکردن راه برای شکفتن استعدادها؛ (۲) هدایت کردن استعدادها. سیاست تألیف زمانی به سرانجام می‌رسد که اندیشه و طرحی هماهنگ در نهادها و مؤسسات علمی، فرهنگی، هنری و انتشاراتی به اجرا گذاشته شود. برای تدوین سیاستها دولت یا باید خود رأساً اقدام کند یا راه را باز بگذارد که آراء و اندیشه‌ها طرح و سیاستها به شکل آزادانه پیشنهاد شود. در این میان توجه به نظام پژوهشی، اطلاع‌رسانی، اقتصاد کتاب، ترویج کتابخوانی و ... از اهم اموری است که باید به آن پرداخته شود.

این پندار که هر گاه از سیاست یا سیاستهای بخصوصی صحبت می‌شود فوراً موضوع دولتی کردن به میان می‌آید، این تصور که تدوین و اجرای سیاستها فقط و فقط وظیفه دولتهاست و لاغیر، این گمان که سخن گفتن از سیاستها به معنای چشم پوشیدن از مسؤولیتهای جامعه است، و انگاشتهای دیگر از این دست، همگی ناشی از نشناختن درست سیاستها و چگونگی تدوین مراحل آنها، و شاید نیز واهمه‌آنی است که عده‌ای - احتمالاً عده‌ی زیادی - از هرگونه رابطه مستقیم با دولتها دارند. دولت در نظر بسیاری از مردم در تشکیلات و روابط دیوانسالاری خلاصه می‌شود و واقعیت این است که جامعه از این روابط نه خاطره خوشی دارد و نه خرسند است. کسانی هستند که خود جزو دولت‌اند، و جایگاه آنان در دولت چه بسا که فروپایه نیست، اما هم اینان نیز با نظر خوشی به رابطه جامعه و دولت نمی‌نگرند و بستگان و نزدیکان خود را اندرز می‌دهند که سعی کنند سروکارشان به دولت - یعنی سازمانهای اداری - نیافتد.

۱. براساس بخشی از سخنرانی تحت عنوان «سیاست تألیف و ترجمه در ایران و رابطه آن با جامعه مدنی» که در تاریخ آذر ماه ۱۳۷۲ در مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی ایراد شده است.
۲. عضو هیات علمی بنیاد دایرة المعارف اسلامی و دانشگاه آزاد اسلامی.

این پندارها تا چه حدّ به واقعیت نزدیک یا از آن دور است، پیداست که موضوع بحث نوشته حاضر نیست؛ اما به هر صورت از آن - ولو به اشاره - نمی‌توان گذشت، زیرا که نفس موضوع، خواسته یا ناخواسته، در زمینه‌ای مطرح می‌شود که این داورها، یا پیشداورها، همچون هاله‌ای آن را در میان گرفته است. به مجرّد آنکه موضوع سیاست مطرح می‌شود، ذهنها آن را بی‌درنگ با دولت پیوند می‌زند و بر رخسار آن نقابی می‌کشد که جنس آن اگر رد و طرد مطلق نباشد، مطمئناً تردید و بدگمانی است.

رابطه میان جامعه و دولت، بحث تازه‌ای نیست. از میان رفتن تفاهم میان این دو نیز نکته جدیدی نیست که جنبه‌های مختلف آن ناشناخته باشد. ممکن است از دست رفتن تفاهم شکل عوض کند و در شرایط مختلف صورتهای متفاوتی به خود بگیرد، اما نفس امر از زمانی که نخستین دولتها در تمدن بشر تشکیل گردید و از هنگامی که نخستین بحثها در فلسفه سیاسی طرح شد وجود داشته و کماکان نیز موجود است. اگر در بحث پیرامون سیاستهای علمی - فرهنگی یا هر یک از اجزاء و ارکان این سیاستها تقابل میان نظر و خواست جامعه و دولت پیش از، و پیش از جنبه‌های دیگر در نظر آید، قاعدتاً نباید چندان غیرطبیعی جلوه کند. اما نکته‌ای که اگر درست در نظر داشته باشیم و بتوانیم از آن درست استفاده کنیم به نتیجه‌ای مطلوب خواهد رسید، طرح آراء و اندیشه‌های متقابل جامعه و دولت در چارچوب بحث پیرامون سیاستهاست، چه سیاستهای کلان و چه سیاستهای خرد.



مراد از تألیف در اینجا پدید آوردن است، پدید آوردن هر آن چیزی که سرچشمه و محرّک عقل و استدلال و اندیشه، یا تخیل و احساس و عاطفه است. به سخنی دیگر، هر آنچه در حوزه علم و پژوهش قرار می‌گیرد یا در قلمرو فرهنگ، به عبارتی دیگر، تألیف در معنای گسترده کلمه همان آفرینشهای فکر و اندیشه و نظر و هنر است؛ هر آنچه ذهنهای آفرینشگر و استعدادهای بارآور بنا به سببی، مثلاً ضرورت و نیاز و جز آن، از نیست به هست تبدیل می‌کند.

تألیف به دو توجه و مراقبت خاص نیاز دارد:

۱. باز کردن راه برای شکفتن استعدادها و علاقه‌ها.

۲. هدایت کردن استعدادها و علاقه‌ها در مسیری که نیازهای برآورده نشده جامعه، یا

به طور کلی عصر و زمانه را، برآورده سازد.

برای تحقّق این دو، هم حذف مانعها و مشکلها ضرورت دارد، و هم ایجاد عاملها و انگیزه‌های جاذب. حذف دافعه و ایجاد جاذبه دوشادوش هم و هماهنگ با یکدیگر و در همه مراحل از ضروریات است.

تواناییهای آفرینشی از نخستین تربیتها و آموزشها شکل می‌گیرد، و از مراحل پیش از دبستان به مراقبت نیاز دارد تا مراحل پس از دانشگاه و در محیطهای کار، خواه محیطهای علمی - فرهنگی، دانشگاهی - پژوهشی، و خواه فنی - صنعتی و دیگر. از این رو برای تحقق مورد نخست، مجموعه‌ای از چند سیاست که با یکدیگر ارتباط نزدیک و ناگسستگی دارند باید هماهنگ عمل کنند. اگر بخواهیم مقصود را با اصطلاحات سیاستها تعبیر کنیم، باید بگوییم مجموعه سیاستهای آموزشی، پژوهشی، علمی، فرهنگی، اطلاعاتی، انتشاراتی، هنری، مطبوعاتی، مدیریت نهادها و برنامه‌های علمی - فرهنگی، و مانند آنها طبیعتاً باید به گونه‌ای تنظیم و تدوین شود که همراه و هماهنگ باشند و مانند دیواره‌ها و بستریایی که جریان آبی را هدایت می‌کنند، سیر آفرینش و پدید آوردنها را هدایت کنند.

اگر در نظام آموزشی بنا را بر روش تک متنی گذاشتیم و از معلم خواستیم متن واحد را با روش واحد به متعلمان متحدالشکل بیاموزد، و جایی نگذاشتیم که متون واحده و گفته‌های معلم با شک و تردید رو به رو شود، نباید بعداً توقع داشته باشیم که نسل تربیت شده‌مان ذهن تحلیلی - انتقادی داشته باشد، یا روحیه مقلد نداشته باشد، یا گرفتار احساسهای دلزدگی، بیزاری و تنفر نشود، از فرهنگ و خویشتن خود روی نگرداند، مرغ همسایه را غاز نپندارد، و سرخورده از خود و خودی به دنبال هر سراب فریبنده‌ای روان نشود. معارضه‌های فرهنگی پدیده جدید عصر ما نیست. فرهنگها از دیر باز با یکدیگر معارضه داشته‌اند. پدیده‌ای که جدید است، شکل و صورت معارضه‌های فرهنگی عصر ماست و درازا و پهنا و ژرفای آن. در این معارضه نسلهایی آسیب می‌بینند که از لحاظ روحی و فکری مجهز نشده‌اند؛ جامعه‌ای آسیب می‌بیند که نسلهای تأثیر پذیرش را از خود بیگانه و دور کرده است؛ فرهنگهایی آسیب می‌بیند که خرد و استدلال و اندیشه‌وری را در حاملان خود تقویت نکرده باشد. اما اگر جامعه‌ای از آغاز بنا را بر این گذاشت که ذهن آموزش گیرندگان با تعقل و استدلال پرورش یابد، قاعدتاً این امکان را فراهم می‌آورد که متعلم به کتاب و کتابخانه‌های مناسب و فراوان دسترسی داشته باشد، سخنی را که به او گفته می‌شود با چند منبع دیگر و با چند نظر و اندیشه دیگر بسنجد و بعد هم برداشت و نظر و پیشنهاد خودش را بدون بیم و واهمه مطرح کند و بنویسد، و پس از نوشتن، اندیشه‌ها و نظرها در محیطهای آموزشی در کنار هم عرضه شود، و اندیشه‌های نیرومندتر و بجاتر و درخورتر و برجسته‌تر و نمایانتر گردد. جامعه‌ای که از این سیاست در آموزش پیروی کند، دست به عملی زده است که پیامد آن پرورش ذهن تحلیلی - انتقادی، ابداعی - ابتکاری است، نه ذهن مقلد و مطیع و منفعل و تابع. ذهنی است خردپذیر، نه خردگریز، نه خرد ستیز. و نسلی بار می‌آید که می‌شود با او حرف زد، استدلال کرد، کلنجار رفت، نه نسلی که به محیط خود پشت کند و از آن

روی بگرداند.

به اصطلاح و تعبیر سیاستها، از پایه و ریشه، که همان آموزش باشد، مجموعه‌ای از چند سیاست باید در کنار هم تکوین یابد و عمل کند: سیاست آموزشی، سیاست تدوین کتابهای درسی، سیاست تربیت معلم و مدرس، سیاست اداره مراکز آموزشی، سیاست تأسیس و اداره کتابخانه‌های آموزشی، دانشگاهی، دانشگاهی، عمومی، سیاستهای تشویقی و شماری سیاستهای دیگر. البته هماهنگ کردن این سیاستها حقیقتاً کار ساده‌ای نیست، زیرا برای اینکه سیاست آموزشی - فقط سیاست آموزشی - درون خودش هماهنگ شود، باید با مجموعه سیاستهای جامعه همخوانی داشته باشد، و برای اینکه سیاستهای بخشهای مختلف جامعه با هم بخواند، کوششها، تفاهمها، سازگار اندیشیها و همیاریهای گسترده‌ای لازم است. اقدامی همه‌جانبه و همه‌سویه لازم است تا معارضه میان سیاستها بر طرف و همزیستی و همخوانی میان آنها برقرار گردد.



سیاست تألیف به نوعی نظم زمانی نیاز دارد: نظمی در زمانی (در طول زمان، یا نوعی نظم خطی)، و نظمی همزمانی (یا چند خطی). تصمیمها و فعالیتها با یکدیگر پیوستگی و توالی دارند، و پیگیری آنها به صورت توالی زمانی انجام می‌گیرد. پس رویه‌ای لازم است که در طول سالیان منظمًا دنبال شود. این سیر را نیز می‌توان استراتژی نامید. اما نظم همزمانی به لحاظ ضرورت هماهنگیهای است که باید میان فعالیتها و بخشهای مختلف برقرار شود. نظم همزمانی تابع نظم در زمانی است. اکنون، تابع برنامه‌ای است که از گذشته آغاز می‌شود و به آینده می‌انجامد. آنچه فعالیتها را هماهنگ و هدایت می‌کند، خطی است که از گذشته تا آینده امتداد دارد. بنابراین، فعالیتهایی که هم اکنون انجام می‌گیرد، هر چند هم گسترده و فراخ دامنه، تابع تداوم در زمانی است، و از این رو فعالیتهای زمان حال به اصطلاح تاکتیک تلقی می‌شود، و مطابق قاعده، تاکتیکها همیشه باید تابع استراتژیها و موافق با آنها باشد.

یکی از زیربخشهای عمده سیاست همزمانی تألیف این است که فعالیتهای پدیدآوران در زمان حال، زیر پوشش سیاستی واحد و همخوان قرار گیرد. جامعه اکنون اطمینان پیدا کند که پدید آورانش به پدید آوردن مشغول و محصول کار آنان در ثمر است. مانند بذری که می‌کاریم و شاهد رویش و رشد و ثمر آن هستیم. از زیر بخشهای عمده سیاست در زمانی تألیف این است که جامعه از فعالیتهای پدیدآوران در طی دوره‌های کوتاه مدت، میان مدت، و بلند مدت اطمینان می‌یابد، مانند کشت گیاهانی که یکساله به ثمر نمی‌رسد، مثل کشت درختان میوه، یا کشت چندین گونه گیاه مکمل در کنار یکدیگر، یا تغییر محصولات و جایگزین ساختن آنها با محصولات دیگر. پیداست که رسیدن به چنین هدفی به استراتژیهای حساب شده، بلند مدت، و

مرتبط با یکدیگر نیاز دارد.

آیا ما در جامعه خودمان و در سیر تألیف از نظم خاصی پیروی می‌کنیم؟ آیا استعدادها را به گونه‌ای هدایت می‌کنیم که مناسبترین آنها به عرصه تألیف هدایت شود؟ آیا کسانی که به فعالیتهای تألیفی روی آورده‌اند، تماماً، اکثراً، یا بعضاً به هدایت و انگیزش سیاستها بوده، یا علاقه‌های صرفاً فردی محرک اصلی آنها در روی آوردن به تألیف بوده است؟ گمان نمی‌کنم تجربه‌های ما و شناختهای مستقیمی که داریم مؤید این نظر باشد که پدیدآورندگان ما در پرتو تأثیر سیاستهای مستقیم یا مؤثر به تألیف روی آورده باشند. اگر واقعاً این طور باشد، طبیعی است که ذهنها در همین جا به سمت دولت و به جانب دستگاههای خاصی در دولت جلب شود. اگر حکومتها تاکنون به وظایفی که در این زمینه دارند عمل نکرده‌اند یا درست عمل نکرده‌اند، پس فوراً نباید نتیجه گرفت که دولت از این معادله بیرون گذاشته شود. دولتها باید به وظایفشان عمل کنند. اگر نکرده‌اند، باید از راههای مختلف قانونی وظایفشان را به آنها گوشزد کرد. وظیفه کسانی که در زمینه سیاستها کار می‌کنند، گفتن نکات لازم، بازگفتن، نوشتن و تکرار کردن است. حتی اگر این اقدامات به نتیجه لازم و کافی نرسد، به هیچ روی معنای آن دست برداشتن از کوشش نیست. سرنوشت روحی - فکری جامعه به تألیف و مؤلفان وابسته است و اهمیت آن این قدر هست که از هیچ کوشش معقول و منطقی فروگذار نشود.



سیاستها، ولو آنکه اندیشه، پیشنهاد یا پیش نویس آنها از داخل دولت نباشد، از اموری است که مسؤولیت نهایی تدوین، تصویب، اجرا و نظارت بر آنها با دولت است. در حوزه سیاستهای خرد، برخی سیاستها، مانند سیاست تألیف، زمانی به سرانجام می‌رسد که اندیشه و طرحی هماهنگ در شمار بسیاری از نهادها و مؤسسات علمی، فرهنگی، هنری، انتشاراتی به صورتی هماهنگ به اجرا گذاشته شود، و این خود مستلزم تصمیم‌گیریهای دقیق در سطحی وسیع است. سیاست تألیف به صورت در زمانی به شرطی عملی و موفق است که با توجه به وضع کنونی کشور، نیازها و ضرورتهای حال و آینده، تحولات جهانی، دگرگونی چشم‌اندازها، جایگاه ما در جهان امروز و فردا، نقطه‌های قوت و ضعف، و به طور کلی آن چیزی که تعیین‌کننده استقلال فکری و روحی، هویت و شخصیت ملی، و بازتاب حقیقی و واقعی امکانات بالفعل و بالقوه ماست تدارک دیده شود. انجام همین وظایف از مسؤولینهای عدول ناپذیر دولت است و دولت نمی‌تواند این وظیفه اصلی را به حالت معطل بگذارد یا به غیر احاله کند.

دولت بدون داشتن سیاست مشخص هیچ برنامه‌ای را نمی‌تواند به تحقق برساند. بنابراین در این خصوص نیز یا باید رأساً قدم پیش بگذارد و از طریق واحدهای سیاستگذار و علمی -

فرهنگی به این کار دست بزنند، یا راه را باز کند که آزا و اندیشه‌ها طرح و سیاستها به شکل آزادانه و به نحوی که در بسترهای طبیعی جامعه تکوین می‌یابد به دولت پیشنهاد شود. البته راههای دیگری هم هست و هر کدام از این راهها طرفداران مخصوص خود را دارد. مطمئناً برای ما راهی مناسبتر است که واقع بینانه تر و با توجه به فوریتها و ضرورتهای ما عملی تر باشد. یک نظر هم این است که شاید هیچ یک از واحدهای فعلی دولتی برای تدوین این گونه سیاستها مناسب نیست. کسانی که موافق این نظر هستند معمولاً شکل گرفتن بحث را از طریق جریان تبادل نظرهای آزاد، و به ویژه میان نهادهای صاحب رأی و اندیشه در داخل و خارج دولت و انجمنها و محافل آزاد سودمندتر می‌دانند و توصیه می‌کنند.

سیاست تألیف با شماری سیاستهای دیگر با هم شکل می‌گیرد، مانند پدیده چند پایه‌ای که طول و زاویه هر پایه در چگونگی وضع و استقرار آن تأثیر بگذارد. این نقش و تأثیر متقابل در صورتی درست عمل می‌کند که نظام اطلاع رسانی کار آمدی در این میان برقرار باشد و یافته‌های اطلاعاتی و اشاعه‌های اطلاعاتی نیز مبنای تصمیم‌گیری قرار بگیرد. همه فعالیتهایی که خبر چاپ کتابها و مقالات را درست منعکس کند، گزارشهای تحقیقاتی را بشناسد و بشناساند و در جریان اخبار محافل علمی - فرهنگی باشد، در محدوده وظایف نظام اطلاع رسانی است. بنابراین، سیاست اطلاع رسانی است که می‌تواند تعیین کند اطلاعات چگونه به سمت مؤلفان و در زمینه تألیف هدایت شود. از آنجا که شبکه گسترده نهادهای اطلاع رسانی کشور مانند بانکهای اطلاعاتی، مراکز اسناد و مدارک، آرشیوها، کتابخانه‌های عمومی، تخصصی، تحقیقاتی، دانشگاهی و غیره می‌تواند گسترده‌ترین ارتباط و تأثیر را ایجاد کند، بنابراین می‌توان حکم کرد که سیاستهای اطلاع رسانی در تعیین سرنوشت سیاستهای پژوهشی و مآلاً سیاستهای تألیف کاملاً مؤثر است.

از نظر دور نداریم که تدوین و داشتن سیاست لطفی نیست که دولتها در حق جامعه می‌کنند، بلکه حق جامعه است. هر جامعه‌ای حق دارد که هدفمند باشد و فعالیتهايش را در چارچوب برنامه‌هایی مشخص به سمت هدفهای معین راه ببرد. حتی اگر جامعه‌ای هدفهایش را درست نشناسد، دولت موظف است تعهد خود را به منظور تحقق شرایط، موجبات و نتایج این حق عملی سازد.

دست یافتن افراد جامعه به اطلاعات ضروری برای پژوهش، دانستن، یادگیری و کاربرد آن در راه اعتلای دانش و فرهنگ یا تواناییهای فردی و شخصی، و به طور کلی برای مصرف در مراحل مختلف هر گونه پدیده آوردنی، جزو حقوق جامعه است. هر جست و جوگری حق دارد در نهادهای اطلاع رسانی، در منابع و پیشینه‌ها، و برای مقاصدی که گفتیم و با مراعات موازین

قانونی کشور، جست و جو کند؛ هر جست و جوگری حق دارد به اطلاعات دسترسی داشته باشد؛ هر جست و جوگری حق دارد با اهل نظر و اهل فن مشورت کند. این حقوق اگر درست مراعات شود پایه سیاست اطلاع رسانی صحیح گذاشته می شود و سیاستهای اطلاع رسانی صحیح برای سیاستهای تألیف مباحثات صحیح می گذارد.

ارتباط میان همه اجزاء و عناصری که در تکوین و تدوین سیاستهای تألیف مؤثرند با نهادهای قانونی کشور، که باید سیاستها را به سرانجام برسانند، ضرورت دارد. حتماً واحدی باید باشد که در چرخه روابط میان اجزاء و عناصر و حصول اطمینان از بازخوردها، به ویژه بازخوردهای تصحیحی کننده و مکمل، نقش داشته باشد. در حال حاضر این نقش بلا عامل و بلا عمل است، اما به محض آنکه واحدی مسؤول تهیه پیش نویس متن یا گردآوری و تدوین پیشنهادها و دیدگاهها شود، ایفای همین نقش می تواند آغاز شود.

تألیفی که سرانجام در قالب کتاب یا مقاله ارائه می شود تابع اقتصاد کتاب و مطبوعات است. این اقتصاد بر زندگی مؤلفان تأثیر دارد. مؤلفانی هستند که حتی اداره زندگیشان به همین اقتصاد وابسته است. بنابراین افزایش تقاضا در اقتصاد کتاب و مطبوعات به افزایش تیراژ و فروش، بهبود وضع اقتصادی نشر و رشد کتابخوانی و فرهنگی می انجامد. نشر زنده و فعال بر شکوفایی آثار پدید آورندگان و بر نشاط حیات فرهنگی جامعه تأثیر مستقیم می گذارد. از این روست که مداخله دولت در این اقتصاد، البته مداخله حساب شده و سنجیده، مداخله‌ای که به رشد و توسعه طبیعی اقتصاد تألیف کمک کند، تأثیرهای گسترده برجای می نهد و محاسبه دقیق همین تأثیر بخش عمده‌ای از محاسبات سیاست تألیف است.

سیاستهایی که رشد و غنای فرهنگ کتابخوانی را هدف قرار می دهند، به شالوده‌ای نظر دارند که تألیف، پایه‌های استوار خود را می توان بر آن بگذارد. آنچه پایان یک یا چند سیاست قلمداد می شود، می تواند نقطه مطمئنی برای آغاز سیاستهای دیگر و تازه باشد. ممکن است بعضی سیاستها همعرض حرکت کنند و ممکن است. ارتباط طولی داشته باشند. در هر دو حال میان آنها پیوند برقرار است و جامع نگرها و دورنگری سیاستهاست که می تواند رشته‌های این پیوند را درست برقرار سازد.

جامعه، نیازمند به خواندن، آموختن، دانستن و نیز لذت بردن است. همین نیازهاست که می تواند مواد خواندنی را در متن زندگی قرار دهد، اما کوششها و اقداماتی که در این راه لازم است امکاناتش و وسایلیش در اختیار دولت است، مانند تأثیر همه رسانه‌های گروهی. از این رو سیاستهای ارتباطی در این زمینه نقش تعیین کننده دارد، و چون بزرگترین، مؤثرترین، و وسیعترین رسانه‌های گروهی و ارتباطی در اختیار دولت است، دولت است که با مجموعه سیاستهایش در این زمینه تأثیر مستقیم مثبت و منفی، و در سیاست تألیف تأثیر غیرمستقیم

مثبت و منفی می‌گذارد.

جامعه، گذشته از نیازهای عام و عمومی، دارای نیازهای خاص و تخصصی نیز هست. منابع مرجع، منابع درسی و آموزشی، منابع اطلاعاتی خاص از جمله منابعی است که دولت در ایجاد و تکوین آنها نقش دارد. گاه ممکن است دولت سرمایه‌گذار اصلی یا مصرف‌کننده عمده باشد. گاه ممکن است مشوق و حامی باشد. برای آگاهی از اهمیت همین نکته بدنیست در نظر داشته باشیم که بعضی منابع مانند پرچم و سرود جنبه نشان و هویت ملی دارد. بعضی از منابع مرجع، مبنایی است برای داوری درباره دانش و فرهنگ کشور. داوری جهان درباره آثاری چون بریتانیکا، لاروس، بروکهاوس، بولشایا، آکسفورد، وبستر، دودن، المورد، المنجد، و نظایر آنها داوری درباره سطح علمی - فرهنگی و هنر مرجع نویسی کشورهایی است که پدید آور و ناشر این آثار هستند. این منابع در عین حال بازتابی است از سیاستهای فرهنگی کشور متبوع خود. فی‌المثل لاروس آیینهای است از دانش و دقت فرانسویان در تدوین اثر مرجع، ذوق و هنر آنان، توانایی‌شان در چاپ و نشر، و قدرتهای تألیفی و نگارشی‌شان. به همین دلیل است که نقش دولتها و تدوین و انتشار بعضی منابع مرجع از محدوده سرمایه‌گذاری مادی و معنوی در زمینه‌ای محدود فراتر می‌رود، و چون برای پدید آمدن این گونه آثار؛ هماهنگی طیف گسترده‌ای از سیاستها لازم است، در واقع به نوعی اقدام با ابعاد ملی تبدیل می‌شود و بر اندیشه، فعالیت و آفرینش گروه وسیعی از مؤلفان تأثیر مستقیم می‌گذارد. رابطه سیاست دولت در این زمینه با سیاست تألیف یکی از نزدیکترین و مستقیم‌ترین پیوندهاست.

منابع مرجع برای اینکه مآخذی قابل اعتماد برای مراجعه باشد، به پژوهش و نگارش دقیق و وقتگیر نیاز دارد. درآمد حاصل از فروش این منابع، معمولاً در شرایط عادی هزینه‌های آنها را جبران نمی‌کند. کمک مستقیم و غیرمستقیم دولت به تدوین و انتشار این سنخ منابع، به ویژه از مجرا و با اهرم سیاستها، دانش و دقت عمومی را در سطح جامعه افزایش می‌دهد و چه بسا موجب صرفه‌جویی در زمینه آموزش شود. درحقیقت سرمایه‌گذاری در بعضی زمینه‌ها، دولت را از سرمایه‌گذاری در برخی زمینه‌های دیگر بی‌نیاز می‌کند. روی همین اصل است که سرمایه‌گذاری گسترده و حساب شده در عرصه نظامها و خدمات اطلاع رسانی کار آمد و در سطح ملی، در همه عرصه‌ها تأثیر می‌گذارد و بار دولت را سبکتر می‌کند. تألیف هم در این میان بیشترین بهره را می‌برد.

نکته آخری که اشاره به آن لازم است، سیاستهای تشویقی، ترویجی، حمایتی، و تبلیغی دولت است. این سیاستها به منزله اهرمهای نیرومندی برای حمایت از پدیدآوردن و تحکیم و تقویت مبانی است. تألیف، آفرینش و شکوفایی اندیشه و نظر است؛ گلی است که از گلستان روح می‌شکفت. دولت از یاد نبرد که وظیفه و مسؤلیت باغبانی روح ملت با اوست. ■